

« سه فاز » تاریخِ معاصرِ مجاهدین
(ازدواج های سه گانهء « رهبرِ اخس »)

(۱)

محمد ایل بیگی

پیش از هر سخن

حافظه ام واقعا لنگالنگ است و بدرستی تاریخ واقعی « انقلاب عظیم ایدئولوژیکی » مجاهدین (ازدواج سوم رجوی) را به خاطر ندارم . شاید سال ۶۴ بود .

باری و بهر جهت ، بلافاصله بعد از این « انقلاب عظیم اندر عظیم » ، « چیزکی » نوشتم . در اختیار یکی از نشریات خارج از کشور گذاشتم و آنان همجون « انقلابیون » سال ۵۷ (که هر انتقادی به خمینی را خیانت به « انقلاب » می دانستند) ، این نوشته را « توهین » به مجاهدین و « انقلاب » دانستند و منتشر نکردند ...

ایکاش نوشته را خوب می خواندند و منتشر می کردند تا دیگران به عینه در آن ببیند هرآنچه که مجاهدین بودند و بعدها بیشتر و بیشتر شدند ، در این نوشته با استدلال (و نه با « پیش بینی » و « شارلاتانگری ») ، عاقبت کار مجاهدین آمده بود و شاید عاقبت خیلی از مجاهدین آن نمی شد که شد (زندان و شکنجه و ...) و شاید کل جنبش ایران به این باتلاقی که افتاد ، نمی افتاد ...

این نوشته را - بی هیچ دستکاری - ، در اینجا می آورم :

پیش از «پیش در آمد»

آنچه در پیش رو دارید ، مقاله ایست با دو بخش :
بخشی به دو « فاز » آخر « تاریخ مجاهدین » - کمتر از مرحله چهارم و بیشتر از پنجمین « فاز » - ،
میپردازد (در « پیش در آمد » توضیحاتی در باره « فازهای پنجگانه تاریخ مجاهدین » آمده است) ؛ و بخش
دوم اختصاص به « ازدواج های سه گانه » رجوی یافته است .

کل این مقاله ، عمدتاً براساس نوشته های چاپ شده در نشریه انجمن های دانشجویان مسلمان و مجاهد تهیه
گردیده است و به تعدد به دیگر نوشته های مجاهدین (کتب و جزوات مختلف) توجه نگردیده است . چرا ؟ از
طریق این نشریات است که میخواهند « سیمای والا » ی خود را بنمایانند - واز قضا ، ما هم در این نوشته ، قصد
نمایاندن « سیمای والا » ایشان را داریم !

توضیحا بگوئیم : برای اینکه ناگزیر نشویم در متن نوشته ، مجاهد داخل کشور یا خارج از کشور بیاوریم ، در
همینجا خاطر نشان می شویم که : از مجاهد ، ۱۲۸ شماره - و چندین شماره فوق العاده - ، در داخل کشور چاپ
شد . از شماره ۱۲۹ به بعد در خارج از کشور منتشر می گردد . اگرچه خود این امر - چاپ شدن در خارج - را
بیان نمی کنند ، اما آنچنان قضیه برای همه گان - بخصوص در خارج از کشور - ، روشن و هویدا است که حتی
رجوی - که عادتاً در مصاحبه هایش با خبرنگاران خارجی ، ادعاهای عجیب و غریب بسیاری را به پیش میکشد -
دیگر مدعی چاپ آن در داخل نمیشود ، تنها گویا آنرا در داخل « توزیع » می کنند - و حتماً با تیراژ بسیار و در
وسیع ترین شکل ! بدطینتی در کار نیست ، عین گفته خود اوست :

علاوه بر عملیات نظامی ، ما هنوز « مجاهد » را در داخل توزیع می کنیم .
(مصاحبه با مجله الوطن العربی - به نقل از : مجاهد ، شماره ۱۹۶ ، ۹ فروردین ۶۳ ، ص ۱۳ ، ستون اول)

در داخل یا در خارج چاپ شدن ، چه اهمیت دارد ، مهم اینست که مجاهد چاپ شود . چرا که هر شماره آن
« در میان آتش و خون انتشار می یابد » - حتی در خارج از کشور :

« مجاهد » پس از قریب ۱،۵ سال مجدداً در میان آتش و خون انتشار می یابد . و به منظور گرامی داشت خاطره
انبوه شهدای مجاهد خلق و تذکار این نکته که راه ما همان راه خونین شهدای مجاهد خلق می باشد ، اولین
شماره ی انتشار مجدد « مجاهد » [در خارج از کشور] رنگ خون به خود گرفته است .
(سرمقاله « مجاهد » ، شماره ۱۲۹ ، ۱۱ آذر ۶۱ ، با عنوان : « مجاهد » در میان آتش و خون .)

و بی شک موانع توزیع وسیع آنرا هم از بین بردند ! مجاهدین قانع به توزیع جزئی مجاهد نیستند و از
همینرو، بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ ، انتشار آنرا قطع کردند :

در فضای دیکتاتوری مطلق، چاپ «مجاهد» و توزیعش، آنهم در ابعاد وسیع امکان ناپذیر بود. چند صد یا چند هزار و چند ده هزار نسخه هم که کفاف نمی داد. دیگر فروش علنی روزنامه امکان پذیر نبود.
(مسعود رجوی: «جمع بندی یکساله...»، نشریه، شماره ۵۱، ص ۴۳، ستون ۲)

در گفته خودشان دیدیم که دلیل قطع انتشار «مجاهد»، وجود «فضای دیکتاتوری مطلق» بود. لابد دیگر امروز «خفقان مطلق» وجود ندارد! می گفتند:

اگر [انتشار «مجاهد» را] ادامه می دادیم، اگر معنی خفقان مطلق، معنی یکپایگی رژیم [با کنار رفتن بنی صدر] و معنی ۳۰ خرداد را درک نمی کردیم و همچنان به نشر و توزیع «مجاهد» ادامه می دادیم (گرچه به جنبه های مثبت انتشار آن توجه داشتیم و داریم)، توری می شد برای به دام انداختن خودمان و نیروهای خودمان. لذا تعطیل کردیم تا در تهاجم به رژیم، در پر کردن فاصله نظامی مان با او و در پیش دستی بر او (که دهان باز کرده بود مارا ببلعد) دستمان بیشتر باز باشد، و سنگین نباشیم، بلکه سبک تر باشیم.
(همان، همان ص، ستون های ۲ و ۳)

دیگر «توری» وجود ندارد و راه حل های به «دام» نیافتادن راهم یافته اند و «خفقان مطلق» هم از بین رفته است و دیگر بار می توانند آنرا «در میان آتش و خون» [خارج از کشور] منتشر سازند!

*

در این نوشته، هر جا که نشریه به چشم می خورد، منظور نشریه انجمن های دانشجویان مسلمان - اروپا و آمریکا است. از این «نشریه»، جمعا ۶۴ شماره منتشر گردید. ۵ شماره اولیه، تحت عنوان نشریه انجمن دانشجویان مسلمان فرانسه چاپ می شد و از شماره ۶ به بعد، «فرانسه» تبدیل به «اروپا و آمریکا» گردید.

*

بخش قابل توجهی از نقل قولها در این نوشته از مصاحبه های رجوی گرفته شده اند. متن اصلی (به فرانسه) اکثر این مصاحبه ها را در اختیار داریم که در مواردی، نه چندان اندک، با آنچه که در «نشریه» (یا «مجاهد» آمده است، اختلاف دارند. غیز از این هم نمی توانست باشد: این مصاحبه ها بیشتر برای «به دست آوردن دل خارجیها» (گفتیم و خواهیم گفت چه کسان) صورت گرفته اند و اگر دقیقاً به همان صورت در نشریه هایشان می آوردند، «داخلی» ها (ایرانیان) را - بویژه اعضا و هواداران «زبان نفهم»! خودشانرا گریزان می کردند. در نتیجه، بخش های «مزاحم» مصاحبه هارا با راحتی خیال تمام حذف فرمودند و یا اصلاً آن مصاحبه را چاپ نکردند: فراوانی نعمت؟! - مبارک باد!

آنچه در نقل قولها (از جمله تاکیدها، گیومه ها، از یک تا هفت هشت ده تا علامت تعجب و ...) آمده است، از خودشان است؛ و آنچه که در بین کروشه ها () آمده اند از ماست.

از طولانی بودن نقل قولها پوزش می طلبیم. نخواستیم مارا به «نا امانت داری» متهم کنند. در موارد کمی، بعضی از گفته هایشانرا کوتاه کردیم - چاره ای بجز این نداشتیم: از نظر ما بخش های حذف شده، تکرار مکررات بود و در ضمن لطمه ای به خود مطلب نمی رساند. با اینهمه:

صفحات و ستون های نقل قولهای گرفته شده را آوردیم و از این نظر اگر خواننده - و یا حتی خود مجاهدین - ، به درک خلاف آنچه که ما گفتیم ، رسیدند ، امیدواریم که از بیان آن دریغ نفرمایند ؛ چه بسا که درک ما از مطلبی که آوردیم ، درست نباشد ، پس بر خواننده - و مجاهدین - است که ما را به « صراطِ مستقیم » بیاورند . امید که چنین کنند .

پیش در آمد

« تاریخ » مجاهدین دارای پنج مرحله - یا به قول خودشان « فاز » - است :

۱- نخستین سالها - زیر سایه نهضت آزادی ایران :

از آنجائیکه در این نوشته ، خیال بررسی این « فاز » را نداریم ، تنها به نقل قولی از « مصاحبه های تاریخی » مسعود رجوی را می آوریم * . در مورد بازرگان و نهضت چنین فرمایش شده است :

مهندس بازرگان به عنوان یک اصلاح طلب و مبارز ضد استبداد ، برای مجاهدین از روز اول بسیار قابل احترام بوده و هست . لیکن از نظر انقلابی توحیدی ، طبعاً مجاهدین از همان سال ۴۲ حسابشان را از نهضت آزادی و مهندس جدا کردند [...] مهندس از نظر ایدئولوژیک نیز از نیاکان مجاهدین بشمار میرود [...] ما همیشه معترف بوده ایم که مهندس بازرگان در تاریخ معاصر ایران نخستین پرچمدار و روشنفکر است که رابطه ی علم و اسلام را مجدداً کشف نمود [(!) ...] اگرچه مهندس در رابطه علمی - اسلامی ای که فوقاً گفتم ، هیچگاه از حدود علوم طبیعی فراتر نرفت و به علوم اجتماعی نرسید (و این رسالتی بود که بطور اخص در عهده ی مجاهدین بود) .
(« مصاحبه با بردار مجاهد مسعود رجوی (در باره سیاستها و نیروهای مختلف سیاسی / انقلاب ۲۲ بهمن و دولت موقت) » ، مجاهد ، شماره ۱۰۸ ، ۱۶ بهمن ۵۹ ، ص ۱۳ ، ستونهای ۳ و ۴)

اینرا هم اضافه کنیم که بعدها ، در خارج از کشور ، مجاهدین کم کم - در ابتدا به اشاره و بدون آوردن نام بازرگان و اخیراً با آوردن نام - ، به او حمله کردند .

۲- بریدن از نهضت و شروع « مبارزه مسلحانه » فدائیان و رقابت با آنها و سعی در عقب نماندن از آنان (امروز، قضیه حالت عکس پیدا کرده است و این بخشی از بخشی ... از باقیمانده فدائیان است که سعی بر آن دارد که از مجاهدین عقب نماند !
و از آنجائیکه بررسی این « فاز » هم در این نوشته مورد نظر نیست ، تنها مطلبی را به اشاره می گوئیم و از آن رد می شویم .

آنچنان دستپاچه شده بودند که بی گذار زدند و ضربات شدیدی خوردند :

* این « مصاحبه های تاریخی » ، در نوشته ای از آنها ، به زبان فرانسه ، چنین توصیف شده است :

دو سال بعد از انقلاب ، تجزیه و تحلیل موقعیت نیروهای سیاسی لازم آمد . این ماموریت را مسعود رجوی بعهده گرفت . و طی یک سلسله مصاحبه های با ارزش (آنچنان چشمگیر و برجسته از نقطه نظر سیاسی و تحلیل مسائل سیاسی زمان) که از آن از طرف نیروهای سیاسی مختلف ، همچون بهترین جمع بندی تجربه انقلابی ایران ، استقبال شد ؛ اکثر گروهها و سازمانهای انقلابی و ترقیخواه [ایران و جهان !] این مصاحبه ها را برای آموزش هواداران خود استفاده می کنند .
(« مسعود رجوی : یک مجاهد » ، ص ۱۳)

بسال ۵۰ بعد از شش سال حرکت و کار تشکیلاتی در شرایط اختناق پلیسی تحت حاکمیت ساواک ما ناگهان در آستانه ی ورود به مرحله نوینی از حرکت انقلابیمن یعنی مرحله اقدام نظامی ، و عمل مسلحانه ضربه بزرگی خوردیم ، در اولین روز ضربه تقریباً چهل نفر از کادرهای سازمان دستگیر شدند . در ادامه ی جریان ضربه ، در مدت دو ماه ، تمام کادرهای بالای سازمان ، تمام مرکزیت سازمان دستگیر شدند .

(« سخنرانی سردار شهید خلق مجاهد کبیر موسی خیابانی در مراسم شهدای ۳۰ فروردین ۵۹ » ، نشریه ، شماره ۳۴ ، ۲۷ فروردین ۶۱ ، ص ۱۶ ، ستون ۳)

[ضربه سال ۵۰] برای ما ضربه ی بزرگی بود . تمام کادر رهبری به علاوه ی ۹۰ درصد از پایه در دست ساواک بودند (« یک مجاهد به نام مسعود رجوی در یک اردوگاه فلسطینی با احمد الجزایری » ، مجله آفریقا-آسیا-آفریقه-Asie ، شماره ۲۶ ژوئن / ۴ ژوئیه ۸۲ . به نقل از : « نشریه » ، شماره ۴۵ ، ۱۸ تیر ۶۱ ، ص ۱۴ ، ستون ۲ . « یک مجاهد به نام ... » در واقع مصاحبه ایست با مسعود رجوی . در مورد این مصاحبه ، توضیحی به این شرح داده اند : « از آنجا که در انتشار این مصاحبه مفصل در مجله آفریقا-آسیا ، موضوعاتی از آن چاپ نشده بود ، ما متن کامل آنرا که از روی نوار پیاده شده است [...] درج می کنیم » همان ، ص ۱۲)

یادم میآید که بچه ها برای اینکه آماده شوند و تا آنموقع جو جامعه خراب نشود و ساواک متوجه نگردد ، از چریکهای فدائی خلق می خواستند که مدتی مبارزه مسلحانه شان را بتأخیر بیندازند .

(از نامه پرویز یعقوبی به « برادر اسد [مهدی ابریشمی] » بتاريخ ۶۳/۴/۳۰ ، ص ۴۰)

از سال ۱۳۵۰ به بعد سازمان وارد دور فعالیت بالفعل سیاسی در صحنه شده است .

(از نامه ابریشم چی به « برادر عزیز پرویز یعقوبی » بتاريخ ۶۳/۱/۲۵ ، ص ۳ ، دستنویس . این نامه در شماره ۱۴۶ مجاهد ، ص ۳۸ ، ستونهای ۴ و ۵ هم چاپ شد . با توجه به متن دستنویس نامه ، ناکامل چاپ شده است) .

اپورتونیستهای چپ نما [« پیکاریون » بعدی] در سال ۵۴ [...] با ندادن اطلاعات امنیتی بسیار ضروری بچریکهای فدائی [...] باعث ضربه خوردن آنها شد [...]

(از نامه پرویز یعقوبی به « مسئول اول سازمان مجاهدین ، مسعود رجوی » بتاريخ ۶۳/۱۱/۲ ، ص ۹)

یک نمونه از جریان ندادن اطلاعات لازم بچریکهای فدائی این است که سازمان بکمک تجهیزات الکترونیکی خود از تعقیب یک تیم از فدائیان مستقر در کرج (فروردین سال ۵۴) بوسیله مامورین امنیتی رژیم مطلع شده بود [...] لیکن بدستور پرچمدار [تقی شهرام] از دادن این اطلاعات بچریکهای فدائی دریغ شد که نهایتاً منجر به صربه خوردن فدائی ها و دستگیری و شهادت چند چریک شد . وقتی شهید حسن ابراری که در آن ایام تصفیه شده و برای باصلاح حل شدن ایده آلیسم خرده بورژوازش به کارگری فرستاده شده بود (ولی هنوز با چپ نمایان ارتباط داشت) شدیداً از این نحوه موضع گیری در برابر فدائیهها بازخواست میکند رابطش م.خ.م. جواب میآورد که چون آنها اپورتونیست هستند اطلاعات را با [به ؟] آنها نمی دهیم .

(پرویز یعقوبی : « اطلاعیه تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران ، در برابر جریان اپورتونیستی (انحرافی) چپ نما » . به نقل از همان نامه ، صص ۹ و ۱۰)

در سال ۵۰ سازمان پس از ۶ سال کار مداوم ، هنگامی که خودش را برای ورود به مرحله عمل نظامی آماده می کرد با ضربه سختی مواجه شد . ضربه ای که با آن بیش از ۹۰٪ کادرها و امکاناتش را از دست داد .

(« سخنرانی برادر مجاهد محسن رضائی در مراسم ۴ خرداد [در سالن کوچک موتوالیتهء پاریس] » ، « نشریه » ، شماره ۴۱ ، ۱۴ خرداد ۶۱ ، ص ۱۳ ، ستون ۲)

پیش از پرداختن به « فاز » سوم ، لازمست که در رابطه با نقل قولهای بالا ، دو مطلب را بیان کنیم . اول آنکه: آیا واقعا ، آنطور که همیشه مدعی آن بودند و هستند ، تاریخ پیدایش سازمان ، سال ۱۳۴۴ است ؟ خیال نداریم که در این نوشته ، این ادعا را رد کنیم - که رد کردنی ست . در این رابطه بد نیست که به این بخش از مصاحبه رجوی با مجله فرانسوی زبان آفریقا-آسیا * ، شماره ۲۹ مارس - ۱۱ آوریل ۸۲ ، توجه شود :

رجوی : بله ، ۶ سپتامبر ۱۹۶۵ ، تسمیم نهائی مبنی بر بنیانگذاری سازمان و ایجاد یک هسته ی مرکزی گرفته شد که مسئولیت این هسته ، تهیه بنیانهای ایدئولوژیک ، سیاسی ، تشکیلاتی و نظامی جنبش انقلابی بود . سوال : پس در واقع یک تاریخ تولد رسمی وجود نداشت . رجوی : این یک تاریخ رفرانس [۱۴] است و از طرف دیگر ، نام مجاهد از طرف مردم ، زمانی که مبارزین ما در زندان بودند ، به ما خطاب شد [۱۴] . (به نقل از : « نشریه » ، ۳۳ ، ۲۰ فروردین ۶۱ ، ص ۱۷ ، ستون ۳)

دوم آنکه : نباید به آمارهائی که مجاهدین می دهند اطمینان کرد . از این نظر هیچ معلوم نیست که « با این ضربه ، بیش از ۹۰٪ کادرها ... » یا کمتر از آنرا از دست داده اند . مجاهدین علاقه عجیبی به « ۹۰٪ » دارند و در هر مورد - چه بجا و در اکثر موارد نابجا - ، آنرا بکار می برند . نمونه ها بسیارند ، اما تنها چند نمونه را در زیر می آوریم :

بیش از ۹۰٪ استخوان بندی سازمان حفظ شده است .
(آخرین پیام ضبط شده سردار کبیر خلق موسی خیابانی ، « نشریه » ، شماره ۲۸ ، ۷ اسفند ۶۰ ، ص ۵ س ۱ . مشخص کردن کلمات در متن نیست .)

امام جنایتکاران مشخصا وارد میدان شده و در پیام ۱۷ شهریور [۶۱] خود ، ۹۰٪ پیام را به « منافقین » [...اختصاص] میدهد .
(« نشریه » ، ش ۵۶ ، ۹ مهر ۶۱ ، ص ۴ ، س ۱)

در مورد رابطه شان با دیگر اعضای شورای ملی مقاومت می گویند :

اگر می خواستیم تنها مبنای واقعی برای معین کردن میزان رای هر نیرو در داخل شورا (که همانا درصد مقاومت در داخل کشور است) ملاک قرار دهیم ، در این صورت مجاهدین در ابعاد سراسری ، خود حائز **بیش از ۹۰٪ آراء** مقاومت می شدند و اصلا دیگر نیازی به تشکیل جبهه و شورا نبود . اما مجاهدین انحصارطلب نبوده و نیستند (!) [(« سوال از برادر مجاهد مسعود رجوی در باره مفهوم مصوبات نخستین اجلاس شورای ملی مقاومت » ، « نشریه » ش ۳۶ ، اول اردیبهشت ۶۱ ، ص ۳۵ ، س ۲ . مشخص کردن کلمات در متن نیست .)

در مورد « درصدی از شهدا که به مجاهدین تعلق می گیرد » :

* مجله آفریقا-آسیا را اعراب الجزائری یا نزدیک به الجزائری می چرخانند .
(از « گزارش مسئول شورای ملی مقاومت به مردم ایران / درباره رابطه بنی صدر و اطرافیان با شورای ملی مقاومت و جریان پیوستن و گسستن آنها » ، « مجاهد » ، شماره ۲۲۷ ، ۱۸ آبان ۶۳ ، ص ۳۱ ، ستون ۲)

بیش از ۹۰٪ از شهدا از مجاهدین هستند .

(مصاحبه رجوی با نشریه سوئدی **سونسکاداگ بلاد** ، ۲۸ فوریه ۸۴ ، به نقل از : « مجاهد » ، ش ۲۱۵ ، ۱۸ مرداد ۶۳ ، ص ۲ ، س ۵)

۹۰٪ شهدای مبارزه با رژیم از مجاهدین می باشند .

(مصاحبه رجوی با روزنامه اسپانیایی **ال پائیس** EL Pais ، ۲۴ مه ۸۵ . به نقل از : « مجاهد » ، ش ۲۵۰ ، ۱۶ خرداد ۶۴ ، ص ۹ ، س ۳)

اگر شهدای مقاومت سراسری را در نظر بگیریم **فزدیک** به ۹۰٪ آنها تاکنون از مجاهدین خلق بوده اند .

(مصاحبه با **لیبراسیون** . به نقل از : « نشریه » ، ش ۲۷ ، ۳۰ بهمن ۶۰ ، ص ۹ ، س ۳ . در نقل قول های بالا ، مشخص کردن کلمات ، از متن نیست .)

حال « نوسانات » ۹۰٪ درمورد « شهدا » را هم ببینیم :

۹۵٪ اعدامها (به غیر از شهدای کردستان) ، به مجاهدین تعلق دارند .

(« ایران : آتش زیر خاکستر » ، نشریه اتریشی EPN ، فوریه ۱۹۸۲ [با همکاری « دانشجویان مسلمان اتریش »] به نقل از : « نشریه » ، ش ۳۲ ، ۱۳ فروردین ۶۱ ، ص ۲۸ ، س ۳)

۸۴٫۶٪ از اعدام شدگان اعضاء و هواداران مجاهدین هستند .

(مصاحبه رجوی با روزنامه آلمانی **تاگس تسایتوک** . به نقل از « مجاهد » ، ش ۲۲۳ ، ۲ مهر ۶۳ ، ص ۱۶ ، س ۲ . مشخص کردن اعداد در متن نیست .)

در مورد درصدی از مردم ایران که از خمینی (و از مجاهدین) طرفداری می کردند و می کنند – با « نوسانات » اش :

در ابتدا خمینی مطمئناً از حمایت ۹۰٪ مردم برخوردار بود .

(مصاحبه رجوی با **سونسکاداگ بلاد** . به نقل از : « مجاهد » ، ش ۲۱۵ ، ص ۳ ، س ۲)

۹۵ درصد از مردم بهنگام آمدن خمینی طرفدارش بودند . اکنون ۹۵ درصد علیه او هستند .

(مصاحبه رجوی با روزنامه سوئدی **اکسپرس** . به نقل از : « مجاهد » ، ش ۲۲۵ ، ۴ آبان ۶۳ ، ص ۵۹ ، س ۴)

امروز [... خمینی] **حداکثر ۱۰، ۱۵ درصد** بیشتر [...] ندارد .

مصاحبه با نشریه اتریشی Extrablatt . به نقل از : « نشریه » ، ش ۳ ، ۲۸ اوت ۱۳۸۱ ، ص ۷ ، س ۱)

در تابستان گذشته مجاهدین تخمین می زدند که ۱۵٪ جمعیت ایران طرفدار خمینی و ۲۰٪ فعالانه طرفدار خود آنها می باشند . در حالیکه ۶۵٪ دیگر ، جو وحشت بر آنها اثر گذارده و منفعل می باشند .

(نشریه **Workers viewpoint** (ارگان رسمی حزب کارگران کمونیست آمریکا) ، ۱۸ فوریه ۸۲ . به نقل از : « نشریه » ، ش ۳۲ ، ص ۲۸ ، س ۲)

بر اساس تمام گزارشات و آمارگیری ها ما در حال حاضر با مبالغه خمینی را **ماکزیم دارای بیش از ده درصد** تلقی نمی کنیم .

(مسعود رجوی : « جمع بندی یکساله ... » ، « نشریه » ، ش ۴۹ ، ص ۴۲ ، س ۳)

اکنون میدانیم که میلیونها میلیون پشت ما هستند .

(مصاحبه رجوی با **گاردین Guardian** ، ۱۳ ژانویه ۸۲ . به نقل از : « نشریه » ، ش ۲۶ ، ۲۳ بهمن ۶۰ ، ص ۱۳ ، س ۳ . در نقل قولهای بالا ، مشخص کردن کلمات و اعداد از متن نیست .)

و چند نمونه دیگر :

فرمانده ی سابق نیروی هوایی ، خود اعتراف کرد که هنگامیکه پست خود را گرفته است ، **۹۰ درصد** پایگاهها و پرسنل نیروی هوایی پشتیبان مجاهدین بوده اند .

(مصاحبه رجوی با « **CFDT** مگزین » ، ش ۸۸ ، نوامبر ۸۴ . به نقل از : « مجاهد » ، ش ۲۲۹ ، اول آذر ۶۳ ، ص ۲۵ ، س ۳)

۸۵ تا ۹۰٪ مردم ایران از تحریم انتخابات [دومین دوره مجلس شورای اسلامی] استقبال نمودند .
(همان ، ص ۳۱ ، س ۳)

مایلم [...] بنام مقاومت عادلانه ی مردم ایران که **بیش از ۹۰٪** جمعیت انرا مسلمانان تشکیل میدهند ، خاطرنشان زم که رژیم خمینی ، رژیمی غاصب ، غیرقانونی ، غیرمشروع و ضداسلامی است .
(« نامه برادر مجاهد مسعود رجوی به رئیس کنفرانس وزیران خارجه کشورهای اسلامی » ، « مجاهد » ، ش ۲۳۰ ، ۱۳ دی ۶۳ ، ص ۴۳ ، س ۵)

از این نمونه ها فراوانست . معلوم نیست که « منبع آمارگیری » شان در کجاست . شاید بتوان گفت که نوعی « آمارگیری اسلامی » است ، چرا که حتی رژیم جمهوری اسلامی نیز از آن استفاده می کند و بارها اعلام نموده که « **بیش از ۹۰ درصد** » از کادرهای بالا و تشکیلات « **سازمان منافقین** » را از بین برده است . از دیگر «اسلامیون » ، **بنی صدر** هم از جمله در نشست با خبرنگاران عربی ، بعد از جریان « بیانیه مشترک طارق عزیز و مسعود رجوی » ، گفته است :

اخیرا از آمارگیری که توسط رژیم اعلام شده است [در کجا ؟] اطلاع پیدا کردم . هدف آن تعیین محبوب ترین فرد در ایران بود . من نفر اول هستم با **۹۰٪** .
(به نقل از : « گزارش مسئول شورای ملی مقاومت ... » ، « مجاهد » ، ش ۲۲۷ ، ص ۲۴ ، س ۵)

بیش از این پاکیر این قضیه « **۹۰٪** » نمی شویم . تازه جای شکرش باقی ست که هنوز به « **۹۹٫۹٪** » نرسیده اند – خواهند رسید ! فعلا تا **۹۹٪** آمده اند :

۹۹٪ حرکت های مقاومت سراسرس را [مجاهدین] انجام میدهند .
(« ایران : آتش زیر خاکستر » . به نقل از : « نشریه » ، ش ۳۲ ، ص ۲۸ ، س ۳)

در فرصت و نوشته ای دیگر ، با بررسی مصاحبه های رجوی ، به بیان این امر خواهیم پرداخت که او ، بسته به موضع نشریه ای که با آن مصاحبه می کند (دست راستی ، چپی ، ...) ، کشوری که آن نشریه در آنجا چاپ میشود (آمریکائی ، اروپائی ، آفریقائی ، ...) و حتی ملیت مصاحبه کننده ، « دیپلمات » وار سخن می گوید و سعی در « بدست آوردن دل » صاحبان نشریه ، مقامات آن کشور و « افکار عمومی » - و نه اجبارا خوانندگان آن - را دارد .

۳- « جهش ایده نئولوزیگی » به قول خودشان « مارکسیستی » - البته نه از قول تمامیت شان ، بل اکثریت اعضای آنزمان . این « فاز » هم مورد نظر این نوشته نیست . تنها ، شتابان ، به چند مطلب اشاره می کنیم : در این شک نیست که اکثریت اعضای آنزمان « مارکسیست » شدند . حال بگذارید که امروز رجوی - برخلاف واقعیت - ، بگوید :

گروه کوچکی در درون سازمان وجود داشت که پس از آنکه به ما ضربه زد و باصطلاح مارکسیست - لنینیست گردید ، از ما جدا شد [جدا که نشد ، تمام سازمان را در اختیار خود گرفت]
(مصاحبه با **الدستور** ، ش ۲۴ ، سپتامبر ۸۴ . به نقل از : « مجاهد » ، ش ۲۲۲ ، ۱۲ مهر ۶۳ ، ص ۲۶ ، س ۵)

جای شکرش باقیست که نمیگوید « از خارج از سازمان به ما ضربه زدند » . همانطور که در نقل قول بالا دیدیم - و در نقل قول زیرین خواهیم دید - ، از « یاران » خودشان بودند :

یاران خودمان نیز به ما ضربه زدند [...] یک گرایش اپورتونیستی بوجود آمد که موجب پیگیری پیکار مائوئیستی شد .
(مصاحبه با **آفریک-آزی** تحت عنوان « یک مجاهد به نام رجوی » . به نقل از : « نشریه » ، ش ۴۵ ، ص ۱۴ ، س ۲)

بهرحال ، روال این سازمان - چه در گذشته دور و نزدیک و چه امروز - ، براین بوده و هست که هرچه « رهبری » بگوید ، باید بی چون و چرا انجام داد (به این مسئله در متن نوشته باز خواهیم گشت) * . از همینرو ، « مجاهدین مارکسیست » ، بی آنکه به درکی از آن نائل آیند ، خودرا ،

* در اینجا بدنیست که گفته ای از « یعقوبی خائن » را بیآوریم که موید نظر ماست :
« مگر [تقی] شهرام از طریق انتخابی دموکراتیک بمرکزیت سازمان رسیده بود ؟
خیر ، اگر در سازمان ضوابط تشکیلاتی وجود داشت ، که او [شهرام] نمیتوانست بسادگی سازمان را بانحراف بکشد و کسی هم چیزی نگوید ، حتی اکثریت را هم بدنبال خود ببرد ، اتفاقا او هم از همین سیستم و تفکری که هم اکنون [وما می افزائیم : در گذشته] بر سازمان حاکم است استفاده نمود او عنصر مرکزیت را فعال مایشاء دانسته که هر تصمیمی بخواهد میتواند بگیرد و هر کاریکه بخواهد میتواند انجام دهد ، که کرد ، و عنصر پائین به عنصر بالا حق انتقاد و اعتراض ندارد ، و اگر چنین موردی هم پیش آمد بازدن مارک و ... حتی کشتن و سوزاندن باید اورا از سر راه برداشت و چون رهبری مطلقا از دیدگاه او و شما اشتباه نکرده و نمیکند ، و فرامین باید بدون چون و چرا مطاع باشد . و بدین دلیل او به خودش [... حق] میدهد بعنوان یک عنصر سیاسی - ایدئولوژیک به بدترین جنایات در پوش [پوشش ؟] برخورد قاطع انقلابی و برداشتن هر نوع سد و مانعی در جهت تکامل و خدمت بخلق دست بزند [...] »
(از نامهء دستنویس ۱۷۳ صفحه ای پرویز یعقوبی به « برادر اسد [مهدی ابریشمچی] » ، بتاریخ ۶۳/۴/۳۰ ، صص ۸۱-۸۲)

یکشنبه، «مارکسیست» می نامیدند - یا در واقع در برابر «مرکزیت» تظاهر به آن میکردند و در خفا نمازشانرا هم می خواندند! برآنان حرجی نیست. از آنها خواسته شده بود که «مارکسیست» شوند و از آنجائیکه، از روز اول، در سازمان مجاهدین، حرف شنوئی بی چون و چرا از «دستورالعمل» های سازمانی از ملزومات بود - هست -، میبایست می پذیرفتند؛ بی جهت نیست که پس از بازسازی «سازمان مجاهدین مسلمان»، تعدادی از اعضای سابقا «مسلمان» و بعدها «مارکسیست»، دوباره مسلمان شدند و از «بخش منشعب» به «بخش مادر» گرویدند!

مهدی ابریشمی در نامه ای به یعقوبی، یکی از دلایل «ضربه سال ۵۲» (قرار گرفتن **تقی شهرام** در مرکزیت سازمان؟) را وجود «مرکزیت دوار» می داند:

در سال ۵۱ مرکزیت دوار داشتیم.

(از نامه ابریشمی به یعقوبی، بتاريخ ۶۲/۷/۱۲. به نقل از نامه یعقوبی بتاريخ ۶۳/۴/۳۰، ص ۸۱)

اما **یعقوبی** مطلب را به گونه ای دیگر می بیند:

بعد از ضربه شهریور ۵۰ و لو رفتن و دستگیری اکثریت قریب باتفاق اعضاء سازمان [...] ارزشهای موجود در سازمان ما برای اعضاء و کادرهای پائین شکسته، و دیگر آن تقدس قبلی را نداشت و بدین خاطر اعضاء و کادرها در جستجوی شیوه ای بودند تا با بکارگیری آن مانع از آن شوند که سازمان مجددا دچار چنان ضربه یا ضربات مشابهی شود، چون در رابطه با شکست و لو رفتن سازمان، عده ئی از اعضاء و کادرها، رهبریت سازمان را مقصر دانسته دیگر حاضر نبودند مجددا تن بچنان سیستمی دهند، باین دلیل تشکیلاتی بصورت سابق وجود نداشت و عبارت دیگر هر کسی سازی میزد و تحلیل مخصوص به خود داشت.

جریاناتی که در زندانهای مختلف در رابطه با مواضع اعضاء و کادرها بوجود آمد و هم چنین جریان اپورتونیستهای چپ نما برهبری شهرام، خود از اثرات این ضربه [...] بود.

ضمن تحلیلها و پیشنهادهای که اوائل [...] جهت فرم تشکیلات و شکل مرکزیت از طرف اعضاء سازمان ارائه میشد، عده ئی که **حسن راهی** [؟] و **جیب مگرم دوست** هم جزء آنان بودند، مرکزیت دوار را پیشنهاد و مطرح میکردند، که با تأیید دو نفر از باقیمانده های مرکزیت ۵۰ در زندان قصر [رجوی و ...؟] بمورد اجراء در آمد (البته با پیش آمدن انتقال افراد زندانهای دیگر، بزودی این شکل مرکزیت از بین رفت). با توجه به کل شرایط ویژه حاکم آنروز، عده ئی برای مرکزیت انتخاب شدند، با آنکه مگرم دوست جزء موافقین این طرح بود، ولی بمرکزیت انتخاب نشد. بلکه با جو عمل زدگی که بعد از ضربه ۵۰ بر سازمان حاکم شده بود، عناصر پراتیک که بتازگی از فلسطین آمده، و از اعضای رده بالا بودند، نظیر **فتح الله خامنه ای** و **کاظم شفیعیها** و ... انتخاب شدند.

بنابراین اگر کار غلط و اشتباهی بود، این مرکزیت و مسئول اول [رجوی] است که باید از خود بخاطر قبول و تأیید این جریان انتقاد کند، نه آنکه این اشتباه را بگردن مگرم دوست و ... انداخته و با پیش کشیدن او [...] وقایع را غیز آنچه اتفاق افتاده ترسیم و لوث نماید.

(همان نامه، صص ۸۶-۸۵)

*

مطلب - و در واقع سئوال - دیگر اینست: آیا بی حکمت است که در جوامع عقب نگه داشته، چون ایران، انحرافات از نوع «استالینیسیم» و «مائوئیسم» و ... فرصت جولان می یابند؟ آیا بی جهت بود که «مجاهدین مارکسیست»، پس از بریدن از اسلام به «استالینیسیم» رسیدند؟ وجه مشترک هردوشان، سرکوب نیست؟ آیا

بجای «مارکسیست های اسلامی» (طبق نظر شاه و شیخ - و اخیراً «اقلیت»)، با واقعیت بیشتر نمی خواند که اگر آنها را «استالینیست - یا مائوئیست - های اسلامی» بخوانیم؟ آیا بی جهت و حکمت است که امروز، بعد از آنکه اندک «توشه» هایشان را از «مارکسیست» - همان به قول خودشان «وجه اجتماعی مارکسیست» را بدور انداخته اند و از «شُرک» گریختند و «یکپایه» اسلامی شده اند و ایده نئولوژی سازمان «اسلام ناب توحیدی و انقلابی» * گشت، باز هم سفت و سخت به استالینیسم چسبیده اند و ساخت و بافت سازمانی شان تماماً بر پایه آن بنا نهاده شده است؟ رها کنیم این سئوالها را ...

۴- «بازگشت به اصل خویش»، همراه با شروع دوراندازی ارزشهای قبل از «جهش ایده نئولوژیکی مارکسیستی» و از «جمعیت» به «فردیت» (از نوع خمینی) رسیدن. به این «فاز» در این نوشته توجه شده است؛ اما عمدهء توجه این نوشته «فاز پنجم» است:

۵- **گشته شدن موسی خیابانی و رشد گیری «کیش اخصی شخصیت رجوی» و پیروزی کامل «فردیت» بر «جمعیت»** - «جهش عظیم ایدئولوژیکی»:

معرفی رهبری نوین سازمان [...] یک جهش عظیم ایدئولوژیکی در درون مجاهدین [...] («اطلاعیه دفتر سیاسی و کمیته مرکزی س.م.خ.ا.»، «مجاهد»، ش ۲۴۱، ۱۵ فروردین ۶۴، ص ۷)

... و این بار، نه ۹۰ یا ۹۹٪، که ۱۰۰٪ اسلامی شدن.

* «مسعود رجوی: جمع بندی یکسالهء مقاومت مسلحانه / قسمتهائی از گزارش (داخلی) مسئول اول س.م.خ.ا. (به نقل از نشریه»، ش ۵۲، ۱۲ شهریور ۶۱، ص ۴۷، س ۲)